

Ontological criticism of Practice Theory of international politics

Amirroham Shojaie¹

Reza Simbar²

Abstract

Theory is the most important tool for analyzing human actions and phenomena of international relations. Practice Theory is one of the most recent efforts in the field of theorizing international relations and has attracted many fans. Rather than being considered as a structured and articulated theory belonging to a specific person, Practice Theory, is considered a new theoretical field with its own metatheoretical issues. Generally; The main focus of This Theory is on the analysis of international political relations by highlighting specific procedures and patterns in which human actions take place. Undoubtedly, the most important metatheoretical element of any theoretical framework; It is its ontological basis. Based on this, in this research, by describing the ontological foundations of the Practice theory, we are trying to answer this basic question: What are the criticisms and in what dimensions are the ontological foundations of the Practice theory and, if possible, how can these flaws be resolved? The tested hypothesis is as follows: despite the claim of its supporters, the Practice Theory does not have an independent ontology and the emphasis on common bodily procedures and standard verbs in international interactions is ultimately another expression of the construction of the social world; By adopting a constructivist approach and basically a deep constructivist understanding, it explains all the ontological claims of Practice Theory well, and in fact, This Theory should be examined under constructivism and not even neo-constructivism. The method of conducting this research is Analytical-Explanatory and with an emphasis on criticizing the views of practicalists

Keywords: Theory, ontology, pragmatism, international politics, constructivism



سال دوم، شماره ۲،

شماره ۶، پیاپی ۶،

پاییز و زمستان

۱۴۰۲

نقد هستی‌شناسانه

نظریه کارکردگرایی

سیاست بین‌الملل

1 Department of political Science, University of Guilan, Rasht, Iran

amir6776roham@gmail.com

2 Professor, Department of Political Science, University of Guilan, Rasht, Iran

rezasimbar@hotmail.com

نقد هستی‌شناسانه نظریه کردارگرایی سیاست بین‌الملل

امیرهم شجاعی^۱

رضا سیمبر^۲*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۳

چکیده

نظریه، مهم‌ترین ابزار تحلیل افعال انسانی و پدیده‌های روابط بین‌الملل است. کردارگرایی یکی از جدیدترین تلاش‌هایی است که در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل صورت گرفته و طرفداران زیادی را نیز به خود جلب نموده است. کردارگرایی بیش از آن که به‌عنوان یک نظریه ساختارمند و دارای مفصل‌بندی مشخص و متعلق به شخص خاصی تلقی شود، یک زمینه‌ی تئوریک جدید با مباحث فرانظری خاص خود به‌شمار می‌آید. به‌طور کلی؛ تمرکز اصلی کردارگرایی، بر تحلیل مناسبات سیاست بین‌الملل از طریق برجسته‌سازی رویه‌ها و الگوهای مشخصی است که افعال انسانی در چارچوب آن‌ها به‌وقوع می‌پیوندند. بدون شک مهم‌ترین عنصر فرانظری هر چارچوب تئوریکی؛ مبانی هستی‌شناسانه آن می‌باشد. بر همین اساس، در این پژوهش، با شرح مبانی هستی‌شناسانه نظریه کردارگرایی در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی می‌باشیم که: چه افتقاداتی و در چه ابعادی به مبانی هستی‌شناسی شبه نظریه کردارگرایی وارد است و در صورت امکان، چگونه می‌توان این ایرادات را مرتفع نمود؟ فرضیه‌ی مورد سنجش نیز به این شرح است که: کردارگرایی علی‌رغم ادعای طرفدارانش، از یک هستی‌شناسی مستقل برخوردار نیست و تأکید بر رویه‌های بدن‌مند متداول و افعال الگومند رایج در تعاملات بین‌المللی، در نهایت بیان دیگری از برساختگی جهان اجتماعی؛ با اتخاذ یک رویکرد سازه‌انگارانه است و اساساً یک فهم عمیق سازه‌انگارانه، تمامی ادعاهای هستی‌شناسانه کردارگرایان را، به‌خوبی تبیین می‌کند و در حقیقت، کردارگرایی را باید در ذیل سازه‌انگاری و نه حتی نوسازه‌انگاری بررسی نمود. روش انجام این پژوهش، تحلیلی-تبیینی و با تأکید بر نقد آراء کردارگرایان می‌باشد.



سال دوم، شماره ۲،

شماره ۶، پیاپی ۶،

پاییز و زمستان

۱۴۰۲

نقد هستی‌شناسانه

نظریه کارکردگرایی

سیاست بین‌الملل

واژگان کلیدی: نظریه هستی‌شناسی، کردارگرایی، سیاست بین‌الملل، سازه‌انگاری

۱- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

amir6776roham@gmail.com

۲- استاد تمام گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران (نویسنده مسئول)

rezasimbar@hotmail.com

مقدمه

تئوری کردارگرایی^۱ به عنوان یک شبه نظریه در علوم اجتماعی تحت تأثیر آراء متفکرانی مانند بوردیو^۲، نویمان^۳، شاتزکی^۴، آدلر^۵، پولیوت^۶ و بیوگر^۷ بوده است. کردارگرایی یک رویکرد ضدجهان‌گرا^۸ و زمینه‌گرا با تمرکز بر رویه‌های عینی است. در علوم اجتماعی، از جمله روابط بین‌الملل، مطالعه کردارها از یک پیش‌فرض ساده شروع می‌شود: واقعیت‌های اجتماعی و البته سیاست بین‌الملل؛ توسط انسان‌هایی که در جهان و در بستر آن عمل می‌کنند و بر آن تأثیر نیز می‌گذارند، تشکیل می‌شوند. روش‌های آن‌ها برای انجام کارها، شیوه‌هایی را مشخص می‌کند که دنیا را اجرا می‌کنند و به آن معنا می‌بخشند، وقتی از این دریچه‌ها دیده می‌شود، مفاهیمی در روابط بین‌الملل مانند صلح، مذاکرات، دولت‌ها، دیپلماسی، سازمان‌های بین‌المللی و غیره - مجموعه‌ای از شیوه‌های فردی و جمعی هستند که درهم تنیده شده‌اند و نتایج خاصی را تولید می‌کنند (Cornut, 2017). نظریه پردازان کردارگرایی بر این عقیده‌اند که می‌توان به دولت‌ها، سازمان‌ها، جنگ‌ها، جنبش‌های اجتماعی، طبقات یا حتی شخصیت به عنوان اعمال (کردارها) نگاه کرد (Andersden and Neumann, 2012: 468). در حقیقت باید گفت که در کردارگرایی، ویژگی اصلی سیاست، چه سیاست در سطح داخلی و چه سیاست در سطح خارجی و جهانی آن؛ کردارمحور بودن آن است. یعنی امر سیاسی یک امر رویه‌مند و پدیدارگشته است که می‌توان آن را از طریق کردارهای

1- Practice Theory

2- Bourdieu

3- Neumann

4- Schatzki

5- Adler

6- Pouliot

7- Bueger

8- Antiuniversalist

مشخص، تبیین نمود. دال مرکزی کردارگرایی را بسیاری از متفکران آن، گریز از دوگانگی عین-ذهن بر می‌شمردند (Stern, 2003: 185). ادعایی که در این مقاله زیر سوال برده می‌شود.

کردارگرایان، سیاست بین‌الملل را دارای یک جنبه غیرقابل تقلیل می‌دانند و آن همان رویه‌ها و عادات الگومند رفتاری است که در قالب اموری فیزیکی و بدن‌مند تجلی پیدا می‌کنند. استدلال کردارگرایی این است که اغلب افعال انسانی، و رای اینکه منتج از پس‌زمینه‌ی ذهنی بازیگران باشند، تحت تأثیر شبکه‌ای به هم متصل از اقدامات فیزیکی زمینه‌مند و پیوسته می‌باشند. در حقیقت، استدلال آن‌ها این است که، کردارهای اجتماعی باعث می‌شود که بازیگران نه به دلیل خواسته خود بلکه به این دلیل که آن‌ها احساس می‌کنند که باید به شیوه خاصی کنش‌ورزی کنند؛ رفتار می‌کنند. یعنی عقلانیت مورد نظر کردارگرایان که منتج از دانش زمینه‌مند اجتماعی است، همراه با کنش‌های ذیل کردار و هم‌شان آن‌ها می‌باشد. در تئوری کردارگرایی تأکید بر این موضوع است که هر روزه عادات و روال‌هایی وجود دارد که مردم برای نظم بخشیدن به پیچیدگی‌های اجتماعی انجام می‌دهند. کردارگرایان، در صدد اعطای یک نقش کانونی به کردارها، به‌عنوان عناصر دارای شأن عاملیت بوده‌اند. بر این اساس، آن‌چه که از نقطه‌نظر کردارگرایی باید در سیاست بین‌الملل به آن توجه نمود، یک شبکه‌ی چند بعدی از عناصر و اجزایی است که، حول محور کردارهایی خاص، متجلی گشته‌اند.

هستی‌شناسی به‌عنوان مهم‌ترین رکن یک نظریه، مشخص‌کننده دو نکته کاربردی مهم است: اول اینکه تا چه اندازه و چگونه می‌توان در مورد آن‌چه که ادعا می‌شود وجود دارد به یک شناخت قابل قبول دست‌یافت؟ (معرفت‌شناسی)؛ و دوم هم اینکه تا چه اندازه می‌توان با واکاوی آن‌چه که ادعا می‌شود مبنای وجود در نظریه است، در چارچوب و حد و مرز نظریه باقی ماند(غنای هستی‌شناسانه)؟ در این موارد و در رابطه با کردارگرایی به‌طور مشخص این پرسش مطرح می‌شود که خود ماهیت کردارها را تا چه اندازه در چارچوب هستی‌شناسانه مورد ادعای کردارگرایان تبیین نمود، بدون اینکه از حد و مرز مورد ادعای این زمینه خارج شد؟ یا اینکه تأکید بر رابطه‌گرایی^۱ موجود در کردارگرایی، مبنای هستی‌شناختی غنی‌ای را برای کسب شناخت مناسب از پدیده‌های سیاست بین‌الملل فراهم می‌آورد یا خیر؟ بر همین اساس در این پژوهش با شرح مبانی هستی‌شناسانه نظریه کردارگرایی در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی می‌باشیم که: چه انتقاداتی و در چه ابعادی به مبانی هستی‌شناسی شبه نظریه کردارگرایی وارد است و در صورت امکان، چگونه می‌توان این ایرادات را مرتفع نمود؟

۱- پیشینه پژوهش

در میان منابع فارسی آثار کمی در رابطه با کردارگرایی وجود دارد. کتاب **نظریه کردارگرایی بین‌الملل: چشم‌اندازهای نوین** (۱۴۰۰) که جزو آثار مهم کردارگرایی می‌باشد متعلق به بیوگر و گادنیجر بوده و به‌وسیله دکتر دهقانی فیروزآبادی و دکتر ماندانا سجادی به‌عنوان اولین اثر فارسی در این زمینه منتشر شده است. این کتاب به تشریح رویکرد کرداری در رابطه با فهم روابط بین‌الملل و پدیده‌های آن می‌پردازد و مترجمین در این اثر با یک برداشت صحیح از مفهوم پرکتیس^۲، آن را به معنای کردار ترجمه می‌کنند.

رادفر و دهقانی فیروزآبادی در مقاله‌ای با عنوان **نظریه کردارگرایی روابط بین‌الملل** (۱۴۰۱)، به‌دنبال تبیین و تقریر و بیان کلی رویکرد کردارگرایی در سیاست بین‌الملل بوده و همچنین استدلال کرده‌اند که کردارگرایی یک نظریه مستقل از سازه‌نگاری است. هرچند که در این مقاله به برخی از نقدهایی که به کردارگرایی وارد است نیز اشاره شده اما در مجموع، رویکرد کلی این مقاله در دفاع از کردارگرایی و تأکید بر استقلال این رویکرد از سازه‌نگاری بوده است.



حسین سلیمی (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان **فهم روابط جهانی از منظر کردارگرایی**، به تشریح رویکرد کرداری در روابط بین‌الملل پرداخته و استدلال مقاله بر این است که روابط بین‌الملل وارد فضای نوینی شده که می‌توان نام آن را روابط جهانی گذاشت. این فضای نوین دیگر فضای رقابت نظامی اقتصادی دولت‌ها بر سر قدرت بیشتر و بر اساس محاسبه عقلانی سود و زیان تلقی نمی‌شود بلکه فضایی است که در آن میدان‌های مختلفی برای کنش بازیگران مختلف پدید آمده است. در این میدان‌های جدید عادت‌واره‌هایی تازه پیداشده که هم نحوه ادراک بازیگران و هم شیوه عمل و کردار آنها را دگرگون ساخته است.

در مقاله‌ی دیگری به نام **مبانی فرانظری کردارگرایی در روابط بین‌الملل**، که توسط دهقانی فیروزآبادی و رادفر (۱۴۰۱) به رشته تحریر درآمده است، نویسندگان مدعی این بوده مهم بوده‌اند که مبانی فرانظری کردارگرایی همچون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی آن، بر مبانی خاصی استوار بوده و استقلال عمل آن‌ها به‌گونه‌ای است که نمی‌توان کردارگرایی را نسخه جدید و به‌روز شده سازه‌نگاری در نظر گرفت.

سال دوم، شماره ۲،

شماره ۶، پیاپی ۶،

پاییز و زمستان

۱۴۰۲

نقد هستی‌شناسانه

نظریه کارکردگرایی

سیاست بین‌الملل

1- International Practice Theory: New Perspectives

2- Practice

عمده مقالات انگلیسی که در رابطه با کردارگرایی و رابطه آن با سازه‌انگاری نوشته شده‌اند نیز در دو دسته قابل تقسیم‌بندی‌اند: یک دسته مقالاتی که کردارگرایی را نسخه جدیدی از سازه‌انگاری می‌دانند مانند مقاله مک‌کورت با نام **نظریه‌کردار و رابطه‌گرایی به‌عنوان سازه‌انگاری جدید**^۱ و یک دسته دیگر مقالاتی که مدعی استقلال این رویکرد نسبت به سازه‌انگاری و جهت‌گیری جدید آن در روابط بین‌الملل می‌باشند که از جمله این‌ها می‌توان به آثار آدلر^۲ و پولیوت^۳ در مقالاتی مانند **گسترش جوامع امنیتی: جوامع عملی، خویش‌تنداری و تحول ناتو پس از جنگ سرد**^۴ (۲۰۰۸) و **یا کردارهای بین‌المللی**^۵ (۲۰۱۱) اشاره نمود.

شیندلر^۶ و ویله^۷ در مقاله‌ی دیگری با عنوان **چگونه کردارهای بین‌المللی را نقد کنیم؟**^۸، دو روش مجزا برای نقد کردارهای بین‌المللی را شرح می‌دهند، نقد اجتماعی و نقد عمل‌گرا؛ و مدعی می‌شوند که این دو مدل نقد در تقابل سیستماتیک باهم قرار دارند و مبتنی بر مقدمات معرفتی متضاد هستند. آن‌ها در این مقاله با تأکید بر اینکه درک گزینه‌های جایگزین و بدیل‌های گوناگون می‌تواند به توسعه و افزایش قدرت تبیینی کردارگرایی کمک کند، مفیدیت شیوه مطالعاتی خود را با بررسی شیوه‌های دیپلماسی چندجانبه که از طریق آن شورای امنیت سازمان ملل اجازه مداخله نظامی در لیبی را در سال ۲۰۱۱ داد، نشان می‌دهند. آن‌ها همچنین تأکید می‌کنند که تئوری کردارگرایی یک نقطه برتری متمایز در مورد اینکه چگونه تحلیل تجربی هنجارگرایی و ارزیابی هنجاری عملکردهای سیاسی می‌توانند یکدیگر را آگاه کنند، ارائه می‌کند.

باتوجه به موارد گفته شده، باید به این نکته اشاره شود که در اکثر منابع موجود، خصوصاً منابع فارسی؛ یک تلاش فکری-فلسفی برای نقد همه‌جانبه مبانی فرانظری این رویکرد صورت نگرفته‌است یا اگر در برخی منابع خارجی نیز چنین اتفاقی افتاده، عموماً در راستای تأیید این استدلال بوده که کردارگرایی نسخه‌ی خاصی از سازه‌انگاری است. این در حالی است که استدلال مقاله پیش رو، این است که عموماً کردارگرایی را نمی‌توان در یک تعریف متعارف، یک نظریه به‌شمار آورد و همچنین اینکه

1- Practice Theory and Relationalism as the New Constructivism

2- Adler

3- Pouliot

4- The Spread of Security Communities: Communities of Practice, SelfRestraint, and NATO's Post—Cold War Transformation

5- International Practices

6- Schindler

7- Wille

8- How Can We Criticize International Practices?

مبانی هستی‌شناسانه این تئوری به گونه‌ای است که احتیاجی نیست آن را نسخه‌ی خاصی از سازه‌نگاری در نظر بگیریم، چرا که با یک فهم عمیق بر ساخت‌گرایانه، کردارگرایی علی‌رغم اینکه مدعی فرارفتن از دوگانه‌های رایج هستی‌شناختی است، چیزی جز یک برداشت سازه‌نگارانه ساده و گزینشی نیست و بیشتر باید آن را یک شبه‌نظریه یا رویکرد بسیط و البته مفید به‌شمار آورد تا یک نظریه ساختارمند.

۲- ظهور کردارگرایی در روابط بین‌الملل

کردارگرایی، یا در معنایی دیگر چرخش کرداری^۱، در سال‌های آغازین قرن ۲۱ توسط نویمان^۲ به‌عنوان یک زمینه فکری جدید وارد حوزه مطالعات روابط بین‌الملل شد. این اندیشمندان، با انتشار مقاله‌ی پیش‌تاز و پیشروی خود در سال ۲۰۰۲ تحت عنوان بازگشت کردار به چرخش زبانی: مطالعه موردی دیپلماسی؟^۳ در فصلنامه‌ی دگراندیش میلنیوم^۴، پیشاهنگ چرخش کرداری در روابط بین‌الملل شد؛ وی دانشمندان روابط بین‌الملل را فراخواند تا به جای تأکید و تمرکز بر کنش‌های عقلانی و عوامل ساختاری، کردارهای تکوین‌دهنده‌ی زندگی روزمره‌ی سیاست بین‌الملل را مورد مطالعه قرار دهند (رادفر و دهقانی فیروزآبادی، ۱۴۰۱: ۵).



سال دوم، شماره ۲،

شماره ۶، پیاپی ۶،

پاییز و زمستان

۱۴۰۲

نقد هستی‌شناسانه

نظریه کارکردگرایی

سیاست بین‌الملل

نویمان به‌عنوان سردمدار اولیه کردارگرایی در روابط بین‌الملل مدعی است که: «چرخش زبانی در علوم اجتماعی در جهت دادن توجه به پیش‌شرط‌های کنش، و نیز آن اعمالی که به عنوان کنش‌های گفتاری درک می‌شوند، متمرکز شده است. با این حال، تا آنجا که چرخش زبانی فقط رویکردهای متنی را در بر می‌گیرد، مطالعه انواع دیگر کنش را در پرتز قرار می‌دهد، بنابراین قادر نخواهد بود زندگی اجتماعی را که به عنوان یک کل درک می‌شود، توضیح دهد. ما باید به نظریه پردازان اصلی مانند ویتگنشتاین و فوکو بازگردیم که چرخش زبانی را با چرخش به سمت عمل تکمیل کردند» (Neumann, 2022: 627).

در حقیقت پیشنهاد نویمان این بود که چرخش کرداری می‌تواند به عنوان وزنه تعادلی برای تمرکز زبانی در روابط بین‌الملل پس‌اپوزیتیویستی عمل کند. برای نویمان، حساب‌های مبتنی بر متن و به‌ویژه، تحلیل گفتمان برای درک پیش‌شرط‌های عمل مفید هستند، اما باید با مطالعه رویه‌ها تکمیل

1- Practice Turn

2- Neumann

3- Returning Practice to Linguistic Turn: The Case of Diplomacy

4- Millennium

شوند تا چگونگی گسترش سیاست بین‌الملل را توضیح دهند، این دستور کار توسط آدلر و پولیو ۲۰۱۱ وارد جریان اصلی این رشته شد، که استدلال می‌کنند که مطالعه رویه‌ها می‌تواند نقطه کانونی برای تبادل فرآپارادایمی ارائه کند (Wille, 2018). متفکران بسیار دیگری نیز در قالب رویکرد کرداری به بیان نقطه‌نظرات خود پرداخته‌اند. آدلر و پولیو در آثار خود در سال‌های بعد از ۲۰۰۸ یک گام دیگر به پیشبرد چرخش کرداری کمک نمودند. در حقیقت آن‌ها از چرخش جامع تری به کردارها برای کل رشته روابط بین‌الملل حمایت کردند. آن‌ها نظریه کردارگرایی را نه به عنوان افزودنی به کارنامه روابط بین‌الملل پس‌پوزیتیویستی و نه به عنوان یک پارادایم جدید به خودی خود، بلکه به عنوان رویکردی که امکان تبادل بین پارادایمیک بین همه اردوگاه‌های مهم در روابط بین‌الملل را فراهم می‌کند، از جمله رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌نگاری و پس‌اساختارگرایی؛ حمایت نمودند (Schindler and Wille, 2019, pp.1014-1024). شاتزکی از دیگران متفکران مهم کردارگرایی بوده‌است. به گفته شاتزکی، کردارها، ماتریسی از فعالیت‌ها (آرایه‌ای) هستند که از طریق سازمان خارجی و یک «میدان» یا «موضوع» مشترک و همچنین از طریق یک سازمان به هم مرتبط هستند (Schatzki, 1996 and 2001).

شاتزکی واقعیت اجتماعی را به عنوان یک موضوع درک می‌کند: شبکه در هم تنیده از انواع شیوه‌های اجتماعی؛ به این ترتیب او می‌خواهد پاسخ‌ها را به مسائل کلیدی علوم اجتماعی- انسانی مانند عمل، ذهنیت، عقلانیت، هنجارگرایی، زبان، قدرت، علم، سازماندهی، بازتولید و دگرگونی زندگی اجتماعی و... دوباره فرموله کند. او به دنبال نشان دادن این است که همه پدیده‌های اجتماعی را می‌توان به عنوان بخشی از اجتماعی تحلیل کرد که شیوه‌ها و یا زمینه‌های آن‌ها در تعامل متقابل با یکدیگر هستند. تعامل و زمینه‌مندی‌ای که همه پدیده‌های اجتماعی به وسیله آن ایجاد می‌شوند و اعمال اجتماعی وابسته به آن‌ها هستند. مثلاً حتی عقلانیت نیز یک امر اجتماعی است، زیرا در واقعیت فقط در درون اجتماع و در بستر آن کار می‌کند. همچنین اعمال اجتماعی موجودات اجتماعی بسته نیستند، بلکه آن‌ها برای تعیین امور کلان اجتماعی و همچنین برای ایجاد امور خرد اجتماعی پویا هستند؛ یعنی در شیوه‌های اجتماعی، ویژگی‌های نظم اجتماعی کلی و مداخلات فردی از بازیگران را می‌توان مطالعه کرد (Schatzki, 2001).

۳- هستی‌شناسی، مهم‌ترین رکن یک نظریه

هستی‌شناسی اجتماعی مطالعه ماهیت و ویژگی‌های جهان اجتماعی است؛ به تجزیه و تحلیل چیزهایی در جهان می‌پردازد که از تعامل اجتماعی ناشی می‌شوند، و توضیح اینکه چه چیزی آن‌ها را به چیزهایی تبدیل می‌کند

که هستند - یعنی چگونه جهان اجتماعی ساخته شده است. تجزیه هستی‌شناسی اجتماعی به دو شیوه و در دو حوزه ظاهراً متفاوت صورت می‌گیرد. یک حوزه می‌پرسد موجودیت‌های اجتماعی چیست و چگونه تعیین می‌شوند؟ برای مثال، چه شرایطی برای زن بودن یک فرد یا این‌که چیزی را یک باور گروهی به‌شمار آوریم چیست؟ حوزه دوم به بررسی منابع یا مولدهای انواع یا موجودات اجتماعی می‌پردازد، یعنی چه چیزی موجودات اجتماعی را از نظر اجتماعی می‌سازد یا به‌وجود می‌آورد؟ این دو شیوه معمولاً در نظریه‌های گوناگون به‌صورت منفرد استفاده می‌شوند.

به‌عنوان یک تعریف اولیه، هستی‌شناسی عبارت است از مطالعه چیزی که وجود دارد. تعاریف عمده‌ای از سوی متفکران زیادی وجود دارد که هستی‌شناسی را مطابق آن‌ها شرح داده‌اند. در این نوشتار، هستی‌شناسی را به‌این صورت تعریف می‌کنیم: هستی‌شناسی عبارت است از مطالعه آن چه که مدعی وجود آن هستیم به‌عنوان هستی‌ای که باید باشد، مطالعه این‌که وجود مورد نظر ما، از چه اجزایی ساخته شده و مبانی آن چیست؟ و همچنین مطالعه چگونگی ارتباط میان وجود و اجزاء آن. در این تعریف، هستی‌شناسی یک هدف روشن و هستی‌شناس یک کارویژه مهم دارد و آن، واکاوی هستی (یا وجود) مورد ادعاست. بسیاری از متفکران و نظریه‌پردازان علوم انسانی، خصوصاً در رشته روابط بین‌الملل، طرفدار تقدم معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی اند و استدلال آن‌ها این است که تا وقتی راه‌های شناخت یک چیز را ندانیم و نسبت به آن‌ها آگاهی نداشته باشیم، قادر به کسب معرفت در مورد آن چه که مدعی وجود آنیم، نخواهیم بود. استدلالی که در این مقاله، قویاً با آن مخالفت می‌شود. هیچ لزومی ندارد که ما برای اثبات موجودیت چیزی، نسبت به راه‌های شناخت آن، تسلط کامل داشته باشیم؛ چرا که اگر این‌گونه بود، بسیاری از نظریات مفید در رشته‌های گوناگون، از جمله رشته نظریات مکانیک کوانتوم در فیزیک که حاصل تخیلات عمیق برخی از دانشمندان بوده‌اند، مجال ظهور و بروز نمی‌یافتند. مهم‌ترین کارکرد یک نظریه را اگر کمک به فهم بهتر و قاعده‌مندتر جهان در نظر بگیریم، کارویژه هستی‌شناسی این است که، دقیقاً درباره آن چه باید در مورد آن بحث کنیم بسترسازی کند، نه آن چه که می‌توانیم در مورد آن گفتگو کنیم. خصلت ابطال‌پذیری نیز در این موقعیت، با ظرافت خاصی کارایی خود را نشان می‌دهد. اگر آن چه که مدعی می‌شویم وجود دارد و باید بستر بحث در سایر حوزه‌ها باشد با گونه‌های مختلف آزمایش، رد شود یا تناقض معناداری را نشان دهد، در این نقطه، هستی‌شناسی نظریه سست و متعاقب آن؛ نظریه زیر سوال رفته و تئوری‌های بدیل مجال بروز می‌یابند. هستی‌شناسی مهم‌ترین رکن یک نظریه و خصوصاً نظریه روابط بین‌الملل است و بر معرفت‌شناسی تقدم دارد،

چرا که دنیای سیاست بین‌الملل، یک دنیای غیرقابل مشاهده مستقیم است و در نتیجه باید ابتدا در مورد آن چه که مدعی وجود آن هستیم بحث کنیم. هستی‌شناسی، خصوصاً در نظریات روابط بین‌الملل، با بحث در مورد چپستی روابط بین‌الملل، به معنادار کردن سیاست بین‌الملل کمک کرده و از دیالکتیک میان هستی‌شناسی و امرواقع در روابط بین‌الملل؛ حقیقت سیاست بین‌الملل آشکار می‌شود.

۴- مبانی هستی‌شناختی کردارگرایی

کردارگرایی در روابط بین‌الملل، محصول چرخش کرداری در علوم اجتماعی است. چرخش کرداری، از نظر هستی‌شناسی به معنای نگاه کردن به واقعیت اجتماعی به عنوان عمل و/یا مجموع اعمال؛ یا حتی دیدن اجتماعی نظریه به عنوان شکلی از عمل و استفاده از آن‌ها به عنوان مبنایی برای کاوش اجتماعی است (VIŠŇOVSKÝ, 2009, p.386). ادعای کردارگرایان این بوده‌است که، تکثیر بازیگران بدیع و اشکال گوناگون اقتدار و پیدایش مجموعه‌ای از نظم‌های جزئی اما به هم پیوسته، به فشارهایی قوی (فرا-نظری) بر «هستی‌شناسی پیش‌زمینه» به منظور شناسایی ساختمان مناسب تحلیل پدیده‌های بین‌المللی تبدیل شده‌اند؛ بلوک‌هایی برای نظریه‌پردازی چنین قالب‌های متعدد نظم بین‌المللی از نظر تجربی، که این امر مستلزم تلاش‌هایی برای بررسی دقیق‌تر اشکال عملی «جهان‌سازی» بین‌الذهانی است (Walter, 2019, p. 539)؛ که این مسئله، همان تأکید بر جنبه عملی و بدن‌مند پدیده‌های بین‌المللی است. از نقطه نظر کردارگرایان، علم نظریه تولید می‌کند اما خود یک نظام اجتماعی و شکل کاملاً مادی شده‌است که در قالب رویه‌ها و کردارها پدیدار می‌شود، کردارگرایان با انتقاد از مدل علوم طبیعی بیان می‌دارند که علوم طبیعی می‌خواهد هنجار کل علم باشد اما این به نظر می‌رسد که برای علوم اجتماعی- انسانی فاجعه بار باشد (VIŠŇOVSKÝ, 2009, p. 387)؛ از همین جهت آن‌ها مدعی‌اند که با تمرکز بر رویه‌ها و دادن تقدم هستی‌شناسانه به کردارهای انسانی، قادر به تبیین، تشریح و حتی آسیب‌شناسی افعال کارگزار انسانی می‌باشند.

یکی از خصوصیات مورد ادعای هستی‌شناسانه کردارگرایی، نقد ماهیت‌گرایی است. کردارگرایان پارادایم‌هایی مانند رئالیسم یا سازه‌نگاری را، ماهیت‌گرا می‌دانند و معتقدند که اینگونه نظریات به بن‌مایه‌های مادی و یا معنایی سیاست بین‌الملل تأکید دارند، در صورتی که کردارگرایی بر رابطه‌محور بودن روابط و سیاست بین‌الملل تأکید دارد و چیزها یا هستی‌ها را به عنوان رابطه، در نظر دارد. بسیاری از مفاهیم فرانظری کردارگرایی بین‌المللی، متأثر از آراء بوردیو، جامعه‌شناس مشهور می‌باشند. او تلاش می‌کند که ضمن استفاده



سال دوم، شماره ۲،

شماره ۶، پیاپی ۶،

پاییز و زمستان

۱۴۰۲

نقد هستی‌شناسانه

نظریه کارکردگرایی

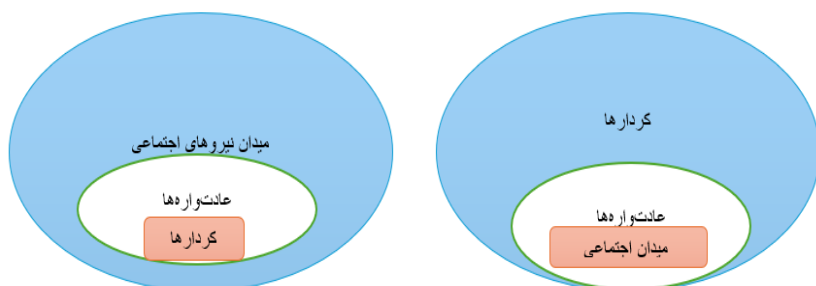
سیاست بین‌الملل

از نظرات بسیاری از جامعه‌شناسان پیشرو، تغییری اساسی در نوع نگاه به مسائل اجتماعی ایجاد کرده و راهی متفاوت برای طی کردن مسیر شناخت ترسیم کند، از نظر بوردیو درواقع ساختارهای مادی جدا از ذهن انسانی وجود دارند اما تأثیرگذاری اجتماعی آن‌ها در صورتی است که بتوانند به‌صورت عادات و چارچوب‌های ماندگار ذهنی در ذهن انسان‌ها باقی بمانند و در قالب کردارهایی معین ظهور نمایند (سلیمی، ۱۴۰۳: ۳۷ و ۳۸). بوردیو جهان اجتماعی را نه یک جهان خطی، بلکه یک شبکه پیچیده از روابط متقابل برمی‌شمرد و مانند سازه‌انگاران، بر تغییر و تحولات دائمی، در پرتو روابط متقابل تأکید دارد. پولیوت از دیگر متفکران اصلی کردارگرایی استدلال می‌کند که: «در زندگی اجتماعی و سیاسی، بسیاری از اعمال، اساساً از عقلانیت ابزاری (منطق پیامدها)، پیروی از هنجارها (منطق تناسب) یا کنش ارتباطی (منطق بحث) ناشی نمی‌شوند. این سه منطق کنش اجتماعی از یک سوگیری بازنمودی رنج می‌برند، به این دلیل که به جای آنچه که از چه چیزی فکر می‌کنند (مبنای تفکر)، بر آن چه که کارگزاران درباره آن فکر می‌کنند، تمرکز می‌کنند. بر اساس منطق عملی بودن، شیوه‌ها (کردارها)، نتیجه دانش نامفهومی هستند که کاری را که باید انجام شود بدیهی یا عقلانی می‌کند. بینش‌های فلسفه، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پشتیبانی تجربی و نظری را برای این دیدگاه فراهم می‌کند. منطق کردارگری گرچه مکمل سایر منطق‌های کنش اجتماعی است، اما از نظر هستی‌شناختی بر آن‌ها تقدم دارد، زیرا در تقاطع ساختار و عامل قرار دارد» (Pouliot, 2008, p. 257). گفته شد که در نگاه کردارگرایی آنچه مهم است و بنیان پدیدارهای اجتماعی را شکل می‌دهد، نوع عملکرد یا در معنایی دیگر، کرداری است که توسط عاملان اجتماعی انجام می‌شود؛ کردار در این نظریه در مرکز توجه قرار دارد در درون میدان و زمینه اجتماعی خاص شکل می‌گیرد که به‌نوبه خود از عادت‌واره‌ها و سرمایه‌هایی تشکیل شده که در اثر کنش متقابل بین ذهنی پدیدار می‌شوند (سلیمی، ۱۴۰۳: ۳۶). بوردیو در بُعد هستی‌شناسی جامعه را فضایی اجتماعی مرکب از مجموعه به هم پیوسته‌ای از میدان‌ها (ساختارها) و عاملان اجتماعی (افراد یا سازمان‌ها) دارای عادت‌واره‌های مرتبط با میدان‌ها می‌داند که به‌عنوان کنشگر در قالب قواعد حاکم بر میدان‌های اجتماعی و مطابق با عادت‌واره‌های خود در جهت دستیابی به انواع سرمایه‌ها با هم در تعامل و رقابت قرار دارند (محمدی و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۲). عادت‌واره یک مفهوم مهم در تکوین رویکرد کردارگرایی بوده‌است که توسط بوردیو معناپردازی شده‌است.

«نوعی آمادگی عملی، نوعی آموختگی ضمنی، نوعی فراست، نوعی تربیت‌یافتگی اجتماعی از نوع ذوق، سلیقه، که به عامل اجتماعی این امکان

را می‌دهد که روح قواعد، آداب، جهت‌ها، روندها، ارزش‌ها، و دیگر امور حوزهی خاص خود را دریابد، درون آن پذیرفته شود، جا بیفتد و منشأ اثر شود» (بوردیو، ۱۳۸۰: ۱۶ و ۱۵). در حقیقت عادت‌واره را می‌توان عامل هدایت افعال و افکار انسان در یک جهت خاص برشمرد. از این منظر، عادت‌واره‌ها در کانون مفهوم کردار قرار گرفته و برای بینان‌شناسی کردارهای سازنده جهان اجتماعی (مطابق هستی‌شناسی کردارگرایی)؛ باید به واکاوی عادت‌واره‌ها بپردازیم.

«عادت‌واره‌ها اصول تکثیرگر رفتارهای متمایز و متمایز کننده‌اند، آنچه کارگر می‌خورد و به خصوص شیوه خوردن او و ورزشی که انجام می‌دهد و شیوه انجام آن، عقاید سیاسی که دارد و شیوه‌ای که برای ابراز آن در پیش می‌گیرد، به گونه‌ای نظام یافته از موارد مشابه آن نزد مدیرعامل‌های صنعتی متفاوت است. اما عادت‌واره‌ها علاوه بر این الگوهای طبقه‌بندی کننده، اصول طبقه‌بندی، اصول نگرش و تقسیم بندی بر اساس این نگرش و سلیقه‌های مختلف نیز هست. عادت‌واره‌ها میان آنچه خوب است و آنچه بد است، میان آنچه ممتاز است و آنچه معمولی است و... تفاوت می‌گذارند؛ نکته اصلی این است که این موارد نزد افراد و طبقات متفاوت یکسان نیست به عنوان مثال یک رفتار واحد با یک دارایی واحد ممکن است در نظر کسی یا طبقه‌ای یعنی در قالب عادت والای او ممتاز باشد، برای دیگری پوچ و برای سومی معمولی باشد» (بوردیو، ۱۳۸۰: ۳۷). با برجسته‌سازی جایگاه مفهوم عادت‌واره در شکل‌گیری مفهوم کردار، اگر این تعریف مختصر و مفید از کردار را بپذیریم که «کردارها عبارت‌اند از الگوهای کنشی که از نظر اجتماعی دارای معنا هستند» (Adler-Nissen, 2016, p. 89)؛ آن‌گاه رابطه‌ی میان کردار و عادت‌واره را می‌توانیم به صورت دو شکل زیر نشان بدهیم که هر دو با یک رابطه شبه کوانتومی همزمان وجود دارند:



در حقیقت، می‌توان گفت که کردارگرایان برای غلبه بر دوگانگی‌های رایج هستی‌شناختی، مجموعه‌ی عوامل اثرگذار بر تکوین و تجلی رویه‌ها و کردارها را در بنیان‌های هستی‌شناختی خود به‌کار گرفته‌اند، اما در نهایت، بدون اینکه خود را وام‌دار تمام و کمال جریان خاصی بدانند، کردارها را به کانون وجودی تحلیل خود آورده‌اند.

چرا کردارگرایی را نمی‌توان نوسازهانگاری نام نهاد؟

تأکید این مقاله مبنی بر اینکه نباید نام نوسازهانگاری را بر رویکرد کردارگرایی بین‌المللی نهاد، نه به این دلیل است که کردارگرایی ماهیتی متفاوت از سازهانگاری دارد، بلکه به این دلیل است که نظریه‌ای که قرار است نام آن را نوسازهانگاری بنامیم، باید یک نظریه ساختارمند، میان‌رشته‌ای و بسیار بامصمی‌تر و کاربردی‌تر از کردارگرایی باشد. صرف اینکه بخواهیم بدن‌مندی و عادات رفتاری و عملی را با یک نگرش سازهانگاران پررنگ کنیم، به این معنی نیست که حق داریم نام نوسازهانگاری را با رویکردهایی کلی مانند کردارگرایی، خراب کنیم. در یک بیان کلی می‌توان گفت که ادعای اصلی کردارگرایان در بحث هستی‌شناختی این است که این رویکرد در بحث هستی‌شناسانه از دوگانه‌های رایج هستی‌شناسی مانند عین-ذهن و ماده-معنا و ساختار-کارگزار فراتر می‌رود و متضمن وحدت و یکپارچگی میان آن‌هاست. در پاسخ به این ادعا باید گفت که: اولاً، تعدادی فعل پیوسته و معنادار برخی از طرفداران کردارگرایی این‌گونه استدلال می‌کنند که: در سازهانگاری؛ کارکرد کردار در قوام‌بخشی متقابل ساختار و کارگزار و تولید و بازتولید این دو؛ مطالعه و تبیین می‌شود (رادفر و دهقانی فیروزآبادی، ۱۴۰۱: ۴). در پاسخ باید گفت که علی‌رغم این که نمی‌توان منکر نقش کردارها در قوام‌بخشی متقابل ساختار

و کارگزار بود؛ اما همچنین نمی‌توان یک سه‌گانه‌ی ساختار-کردار-کارگزار را مطرح نمود و این موضوع که دقیقاً از هستی‌شناسی کردارگرایی منتج می‌شود، ناشی از یک فهم ناصحیح سازه‌انگارانه است.

در قالب رابطه‌گرایی کردارگرایی این‌گونه استدلال می‌شود که، کردار از جایگاه منحصربه‌فردی برخوردار بوده و در تقاطع ساختار و کارگزار، از یک سو و ماده و معنا از سوی دیگر، قرار دارد، به گونه‌ای که کردار نه ساختار است و نه کارگزار؛ همچنین نه کاملاً یک واقعیت مادی است و نه انگاره محض که انحصاراً به معانی اجتماعی و گفتمان‌ها وابسته باشد، از این رو، دوگانه ساختار و کارگزار و ماده و معنا در عمل منحل می‌شود (فیروزآبادی و رادفر، ۱۴۰۱: ۱۹۹). در پاسخ باید گفت که؛ رابطه‌گرایی موجود در کردارگرایی، خود، یک نگاه سازه‌انگارانه است. استدلال سازه‌انگاری این است که بازیگران در جریان فرآیند اجتماعی و افعال متعامل، دارای هویت، منافع و شخصیت می‌شوند. مواردی مانند میدان، سرمایه و عادت‌واره؛ هنگامی که برای تعریف و مفهوم‌بندی کردار استفاده می‌شوند؛ در عمل، چیزی بیش از نوع خاصی از هویت که با سازه‌انگاری قابل توضیح است، نیستند. و نت، هویت را آنچه که چیزی را به آن‌چه که هست تبدیل می‌کند، تعریف می‌کند و آن را خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند که موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری است برمی‌شمارد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۶). هویت، منافع را به وجود می‌آورد و توزیع منافع در یک اجتماع مبتنی بر هویت‌ها، یک مدل فرهنگ و یا خرده‌فرهنگ‌هایی را به وجود آورده که در رفتارها و رویه‌های رفتاری متجلی شده و واقعیت اجتماعی را به یک حقیقت عینی تبدیل می‌کنند. در سازه‌انگاری، فرهنگ‌ها که منتج از استمرار هویت‌ها و منافع می‌باشند، متضمن همان عادات رفتاری بدن‌مندی هستند که آن را به نام کردار می‌شناسیم. از نظر ونت، بازیگران، خود ممکن است به واسطه عوامل بیرونی مثل محرک‌ها و یا مشوق‌های ارسال شده از سمت برخی نهادها و رویه‌های تثبیت شده، یا حتی برخی ویژگی‌های درونی فرد مثل تعهد به هویت‌های تثبیت‌شده، در تثبیت هویت‌ها و مطابق آن، رویه‌های رفتاری، نقش داشته باشند (Zehfuss, 2001, p.322). بنابراین، احتیاجی به اینکه معنای متعارف کردار را با بهره‌گیری از نظریه‌های البته ارزشمندی مانند نظریات بوردیو، بیهوده پیچیده کنیم، نخواهد بود. کردارها در یک زمینه‌ی گفتمانی برساخته می‌شوند و صرف تأکید بر ناخودآگاه بودن کردارها، از معنادار بودن و زمینه‌مند بودن آن‌ها نخواهد کاست.

«کسب دانش از راه یادگیری، فرایندی ذاتاً و اساساً جمعی و اشتراکی است. کردارها، همیشه غالباً و عمدتاً از طریق «قواعد بازی» همزاد و وابسته به جمع و گروه هستند. کردارها، به عنوان تعامل کنشگران فراگرفته و درونی می‌شوند. برای نمونه، فوتبالیست‌ها یا کودکان در یک مهد، در مرور «الگوهای تعامل تکراری» کودک، کردار را

در فرایند بازی یاد می‌گیرند. کردارها، به‌مثابه زمان به یک ثبات موقت رسیده و تثبیت می‌شوند. چون نیاز کنشگران به تعامل با یکدیگر آن‌ها را بر آن می‌دارد تا به ساختارهای جمعی و مشترک بازگردند. البته این بدان معنا نیست که جمعی بودن انسان پیش‌شرط لازم برای انجام یک کردار است. چون در بسیاری از مواقع کنشگران از طریق تعامل با یک ماشین، مثلاً رایانه، بدون ارتباط با افراد انسانی دیگر یک کردار را فرا می‌گیرند» (رادفر و دهقانی فیروزآبادی (۱۴۰۱)، به نقل از (Bueger and Gadinger, 2018, p.27-29). استدلال فوق، تا پیش از آنکه بحثی در مورد روابط انسان با غیرانسان (مانند رایانه و...)، شده باشد؛ چیزی جز بازتعریف دیگر و بازتشریح دیگری از هنجارها و هویت‌ها و فرهنگ نیست؛ خصوصاً اصطلاح قواعد بازی، همان فرهنگی است که به مرور زمان در یک بستر اجتماعی شکل گرفته و استمرار یافته است و جدای از ساختار و کارگزار نیست. قسمتی هم که در مورد روابط انسان با غیرانسان توضیح داده شده، بیان دیگری از شرطی‌سازی در روان‌شناسی است. کردارهای شکل گرفته به‌وسیله روابط انسان با ماشین، متضمن یک فرآیند یادگیری از طریق محرک‌های گوناگون است و می‌توان آن را در چارچوب نظریات شرطی‌سازی به‌خوبی تبیین نمود.

همان‌گونه که گفته شد، یک اصل کلیدی در هستی‌شناسی نظریه‌های کردارگرایی و رویکردهای روزمره، رد دوآلیسم‌ها و به رسمیت شناختن رابطه ذاتی بین عناصری است که اغلب به صورت دوگانه با آن‌ها برخورد شده است (Feldman and Orlikowski, 2011, p. 1242)؛ در یک پاسخ دیگر باید گفت که اساساً ادعای فائق آمدن بر این دوگانگی‌های هستی‌شناختی، در قالب رویکردها و نظریات دیگری مانند کوانتوم نیز پیگیری شده است، آن هم به‌صورت جامع‌تر و علمی‌تر و البته به شیوه‌ای متفاوت. کردارگرایی در پاسخ به این پرسش هستی‌شناسانه که کدام ویژگی‌های جهان محصول جامعه، انسان و یا طبیعت است؛ با خلط مبحث و التقاط‌گرایی نادرست، دچار ناکامی می‌شود. کردارها در کردارگرایی، نه کارگزار هستند و نه ساختار؛ و به گفته کردارگرایان، قوام بخش ساختار و کارگزار هستند و شامل دو بُعد مادی و ذهنی هستند. مگر فرهنگ‌های آنارشی مورد تأکید سازه‌انگاری، متضمن یک سری رویه‌های معنادار دارای وجه مادی که هم خلصت خوددتحقق بخشی و هم قوام‌بخشی دارند، به‌شمار نمی‌آیند؟ یا مگر غیر از این است که، در فیزیک کوانتومی همه چیز به همه چیز مربوط است (Wendt, 2015, p.149). یا اینکه، مگر در بازی‌های کوانتومی، ارتباطات حداکثری و برهم کنش‌های گوناگون پدیده‌ها مدنظر قرار نمی‌گیرد (Flitney and Abbott, 2002, p. 175). پس اساساً تأکید بر کردار از یکسو و از سوی دیگر ادعای فائق آمدن بر دوگانه‌های هستی‌شناختی چه ضرورتی دارد؟ یکی دیگر از نقدهایی که متوجه کردارگرایی است، عدم توجه آن به روابط قدرت است، در حقیقت،

رویه‌ها و عادت‌واره‌ها هیچ‌گاه خارج از بستر قدرت شکل نگرفته و بازتولید نمی‌شوند. زمینه‌ای که کردارها در آن شکل می‌گیرند، اولاً یک بستر معنایی و گفتمانی است و دوماً یک محیط فوکویی است. حقیقت به گفته فوکو بیرون قدرت یا فاقد قدرت نیست، حقیقت چیزی این جهانی است و در این جهان به یمن شکل‌های اجبار تولید می‌شود. در نهایت باید گفت که کردارگرایی نه تنها نوسازهانگاری نیست، بلکه حتی می‌توان آن را یک سازهانگاری خلط کننده در نظر گرفت که سعی دارد یک هستی‌شناسی مستقل تولید کند، اما در انجام این کار ناتوان است.

نتیجه‌گیری

در علوم اجتماعی بر خلاف علوم طبیعی، صحبت از واقعیات و هست‌ها بسیار دشوار است. دانشمند زیست‌شناسی یا علوم سلولی-مولکولی‌ای را در نظر بگیرید که در حیطه مدل‌سازی سلولی مشغول فعالیت است. پیش‌فرض او مسلماً بر این فرضیه استوار است که سلول از اجزای مشخصی مانند هسته، سیتوپلاسم، اندامک‌ها و ... ساخته شده‌است و به‌این صورت، مبنای مدل‌سازی خود را براساس یک سری امور پذیرفته شده و مشخص و مورد اجماع، قرار می‌دهد. این درحالی است که در علوم اجتماعی و خصوصاً روابط بین‌الملل، صحبت از هست‌های مورد اجماع، همچنان محل بحث و مورد مناقشه است. کردارگرایی به‌عنوان یک رویکرد جدید و بسیط در روابط بین‌الملل که خود محصول چرخش‌کرداری در علوم اجتماعی است، سعی داشته بر مشکلات هستی‌شناختی رایج در سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل فائق بیاید و به‌همین منظور، هسته‌ی اصلی سیاست بین‌الملل را، کردار می‌داند. کردارهایی که به‌گفته کردارگرایی، عینیت روابط بین‌الملل بوده و قوام‌بخش ساختارها هستند. در این مقاله، استدلال کردیم که هستی‌شناسی کردارگرایی، ناقص و خلط‌آمیز است. کردارها خود محصول هویت‌ها و فرهنگ‌ها هستند و نمی‌توان آن‌ها را غیرقابل تجزیه در نظر گرفت و در حقیقت، کردار را نمی‌توان حتی به‌صورت فرضی، واحد تحلیل روابط بین‌الملل در نظر گرفت. از سوی دیگر، کردارگرایی نه تنها بر دوگانه‌های هستی‌شناسی فائق نمی‌آید، بلکه باعث تشدید این مشکل می‌شود، چرا که اگر کردار را در دوگانه‌ی قوام‌بخش ساختار-کارگزار تحلیل کنیم، در نهایت به فرهنگ رفتاری مشترک و منافع و هویت‌های موجد انگیزه و کنش بر می‌خوریم و مشکل حل می‌شود، اما اگر کردار را نه ساختار بدانیم و نه کارگزار (هستی‌شناسی کردارگرایی)، آن‌گاه حتی قادر به توضیح مسئله ساختار-کارگزار نیز نخواهیم بود. در حقیقت، در کردارگرایی، کردار، به شیوه‌ای سفسطه‌آمیز، همه چیز هست و هیچ نیست. بسیاری از کردارگرایان، خواسته یا ناخواسته، تصور می‌کنند که به‌زعم آن‌ها،



سال دوم، شماره ۲،

شماره ۶، پیاپی ۶،

پاییز و زمستان

۱۴۰۲

نقد هستی‌شناسانه

نظریه کارکردگرایی

سیاست بین‌الملل

بدن‌مندی ضعیف سازه‌انگاری، بستری برای عرضه‌اندام کردارگرایی است، در صورتی که، بدن‌مندی و عادت‌محوری فیزیکی، یکی از عناصر اصلی تولید، تدام و تغییر فرهنگ‌ها، گفتمان‌ها، هنجارها و هویت‌هایی است که روابط اجتماعی بازیگران را شکل می‌دهند و تأکید کم سازه‌انگاران بر آن، به‌معنای نادیده‌گرفتن آن‌ها نیست. دیپلماسی و رویه‌های روزانه آن به‌عنوان یکی از مثال‌هایی که کردارگرایان بر آن تأکید زیادی دارند نیز، به‌سادگی با یک سازه‌انگاری متعارف قابل توضیح است. سفیر یا دیپلماتی که از سوی یک دولت مجری اهداف سیاست‌ خارجی است، نه تنها ناآگاهانه و صرفاً به‌دلیل عادت رفتار نمی‌کند، بلکه به‌عنوان عضوی از یک دولت دارای منافع و هویت مشخص (کارگزار آگاه)، و البته در بستر یک فرهنگ دیپلماتیک شکل‌گرفته‌ی منتج از روابط فی‌مابین (ساختار)، عمل نموده و به‌این صورت به بازتولید رویه‌ها و هویت‌ها کمک می‌کند. کردارگرایی، نوعی سازه‌انگاری کم‌مایه است که در متون تحلیلی خود، فیزیک انسان را در روابط اجتماعی برجسته می‌کند و از این جهت شاید بتواند به‌عنوان یک تلنگر برای پرمایه‌تر کردن سازه‌انگاری به‌شمار بیاید، اما اینکه خودش به‌عنوان یک نظریه مستقل مطرح شود، جای نقد دارد. در مجموع، مسلماً چرخش کرداری در علوم اجتماعی یک مسئله مفید است که به پیشبرد علم کمک می‌کند، اما در روابط بین‌الملل، باید با احتیاط بیشتری با آن برخورد نمود، چرا که روابط بین‌الملل همچنان با مشکلات هستی‌شناسی خاص خود مواجه است و صحبت از هست‌ها، باید بر مبنای علمی دقیق‌تر و جامع‌تری از آنچه که کردارگرایان بین‌المللی مطرح می‌کنند، استوار باشد. در انتها باید گفت که کردارگرایی را می‌توان یک شبه‌نظریه منتج از سازه‌انگاری در نظر گرفت که با تأکید بر روزمرگی‌های زندگی بین‌المللی، بینش روشنی را در اختیار پژوهش‌گران و سیاست‌مداران قرار می‌دهد، اما اینکه بخواهیم برای آن یک شأن مجزای از سازه‌انگاری در نظر بگیریم، یک ظلم آشکار به رویکردهای کانستراتیویستی است. همچنین، کردارگرایی به‌آن اندازه پرمایه نیست که بخواهیم نام آن را نوسازه‌انگاری بگذاریم. نواقعی‌گرایی که والتز بنا نهاد، به‌اندازه‌ای اثرگذار و به‌قدری ساختارمند بود که بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل از جمله سازه‌انگاری و نت‌ی، در پاسخ به آن شکل گرفته و مجال بروز یافتند. در انتها باید این پرسش را مطرح کرد که آیا کردارگرایی به‌اندازه‌ای ساختارمند و غنی است که بتوان نام نظریه یا حتی نوسازه‌انگاری را بر آن نهاد؟ پاسخ منفی است.

منابع

بورديو، پی.یر (۱۳۸۰)، نظریه کنش دلایل عملی و انتخاب عقلایی. ترجمه مرتضی مردیپها. تهران: نقش و نگار.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و رادفر، فیروزه (۱۴۰۱)، مبانی فرانظری کردارگرایی در روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی. ۲۵ (۳)، ۱۸۹-۲۲۰.

رادفر، فیروزه و دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۴۰۱)، نظریه کردارگرایی روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات بین‌المللی. ۷۲(۴)، ۲۱-۷.

محمدی، فردین، خالق‌پناه، کمال، نوغانی دخت بهمنی، محسن و کرمانی، مهدی (۱۳۹۸)، تکوین تکرر تمایز در میدان، عادت‌واره و سرمایه: صورت‌بندی نظریه توسعه از دیدگاه بورديو، فصلنامه توسعه اجتماعی. ۱۳ (۴)، ۵۵-۹۰.

سلیمی، حسین (۱۴۰۳)، فهم روابط جهانی از منظر کردارگرایی. پژوهشنامه روابط جهانی. ۱(۱)، ۳۳-۶۵.

بیوگر، ک.، گادینجر، ف. (۱۴۰۰)، نظریه کردارگرایی بین‌الملل: چشم‌اندازهای نوین، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی و ماندانا سجادی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

David M. McCourt, Practice Theory and Relationalism as the New Constructivism. *International Studies Quarterly*. 60 (3), 475-485, <https://doi.org/10.1093/isq/sqw036>

Wendt, A, (2015), *Quantum Mind and Social Science*, Cambridge University Press

Neumann, I. B. (2002). Returning Practice to the Linguistic Turn: The Case of Diplomacy. *Millennium*. 31(3), 627-651

Stern, D. G. The Practical Turn. In S. Turner, P. A. Roth (Eds.). *The Blackwell Guide to the Philosophy of the Social Sciences*. Cambridge: Blackwell Publishing, 185-206

Adler, E. (2008). The Spread of Security Communities: Communities of Practice, SelfRestraint, and NATO's Post—Cold War Transformation. *European Journal of International Relations*, 14(2). 195-230

Stanford Education. (2024). *Social Ontology* , available at: <https://plato.stanford.edu/entries/social-ontology>

Flitney, A. P., & Abbott, D, (2002), *An Introduction to Quantum Game Theory*,



سال دوم، شماره ۲،

شماره ۶، پیاپی ۶،

پاییز و زمستان

۱۴۰۲

نقد هستی‌شناسانه

نظریه کارکردگرایی

سیاست بین‌الملل

Flitney, A. P., & Abbott, D, (2002), An Introduction to Quantum Game Theory, *(Fluctuation and Noise Letters*. 2(04

Adler-Nissen, Rebecca (2016), Towards a Practice Turn in EU Studies: The Everyday of European Integration. *Journal of Common Market Studies*. 54(1), [87-103. [6

Višňovský, Emil (2009). The “Practice Turn” in the Contemporary Socio-Human Sciences. *Human Affairs*. 19 (4): 378-396

Schatzki, T. *Social Practices: A Wittgensteinian Approach to Human Activity and the Social*. Cambridge: Cambridge University Press, 1996

Zehfuss, M. (2001). Constructivism and Identity: A Dangerous Liaison, *European Journal of International Relations*. 7(3), 315-348

Schatzki, T., Knorr Cetina, K., Savigny von, E. (Eds.). *The Practice Turn in Contemporary Theory*. London and New York: Routledge, 2001

Feldman, M. S. and Orlikowski, W. J. (2011) ‘Theorizing practice and practicing theory Organization Science. 22(5), 1240-1253

Adler, E., and Pouliot, V. (2011). *International Practices*. Cambridge: Cambridge University Press

Wille, T. (2018). Practice Turn in International Relations. <https://doi.org/10.1093/obo/9780199743292-0231>

Sebastian. S. & Tobias W. (2019). How Can We Criticize International Practices?. *International Studies Quarterly*. 63 (4), 1014–1024, <https://doi.org/10.1093/isq/sqz057>

POULIOT, V. (2008). THE LOGIC OF PRACTICALITY: A THEORY OF PRACTICE OF SECURITY COMMUNITIES. *INTERNATIONAL ORGANIZATION*. 62(2), 257–288. [.Doi:10.1017/S0020818308080090](https://doi.org/10.1017/S0020818308080090)

Bueger, C. & Gadinger, F. (2018). *International Practice Theory: New Perspectives*. Houndmills: Palgrave Macmillan

Walter, T. (2019). The road (not) taken? How the indexicality of practice could make or break the New Constructivism. *European Journal of International Relations*. 25(2), 538- 561



سال دوم، شماره ۲،

شماره ۶، پیاپی ۶،

پاییز و زمستان

۱۴۰۲

نقد هستی‌شناسانه

نظریه کارکردگرایی

سیاست بین‌الملل